

رسالت (شُرک آدم و حواء)

رد عقاید مسیحیان درباره مسیح (ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

وظیفه مکلفان حداقل دو بُعدی است: بُعد اول ساختن خودشان بر محور راهنمایی وحی حضرت حق سبحانه و تعالی است و این ساختن خود نیز دارای دو بُعد است که بُعد سلب است و بعد ایجاب که نقش «لا اله الا الله» در کل ابعاد عقیدتی و احکامی و درونی و برونی. بُعد دوم، همین نقش سلب و ایجاب است نسبت به دیگران، که کمبودهایی دارند یا قصوراً و یا تقصیراً، پیاده کردن این دو بُعد انسان ساز کما یرید الله در دیگران. «وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بعد اول و «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» بعد دوم.

این دو بُعد، در غیر پیامبران، زمینه عادی است و اما در بعد پیامبران زمینه بسیار عالی است. مکلفان که به مقام رسالت نرسیده‌اند و یا نخواهند رسید، این دو بُعد را بر حسب استعداد و بر حسب سعی و کوشش وافر خود، بایستی انجام بدهند و همیشه هم مشغول تهیه این دو بُعد باشند که «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» کدح در «لا اله» و بعداً کدح در «الا الله» در کل ابعاد ربوبیت تربیتی نسبت به مکلفان.

۱. انشقاق، آیه ۶.

اما پیامبران الهی، بُعد خودسازیشان، قله است در میان کل ابعاد خودسازی. من و من‌ها و شما و شماها خود را بسازیم، هر چه بسازیم به مقام عصمت ربانیه که مقام رسالت و نبوت است نخواهد رسید. اما ما وظیفه داریم به اندازه قدرت و امکانات خودمان علی ضوء الفطرة و العقل و الوحي، خودسازی را آغاز و انجام به ساختن دیگران کنیم.

نسبت به پیامبران الهی، اول خودسازی در بُعد عصمت بشری، بعد خودسازی در بُعد عصمت ربانیه، بعد ساختن دیگران «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^۱ در صورتی این سَبْح طویل و شناوری رسول الله (ص) در اقیانوس موج متلاطم گمراهان، در جهالت‌ها و در شهوت‌ها و در قصورها و در تقصیرها، در صورتی این سَبْح طویل امکان دارد که شناور خود شناگر باشد. اگر شناور خود شناگر نباشد، خود نیز غرق می‌گردد، تا چه رسد به اینکه غرق‌شدگان را از غرق شدن نجات دهد.

این مقدمه برای این جریان بود که، همان‌طور که ما نسبت به خودهایمان و نسبت به دیگران باید دو بُعد نفی و اثبات را داشته باشیم، بالاتر از این تکلیف سنگین‌تر و والاتر این است که نسبت به رهبران معصوم، چنین و چنان باشیم. نسبت‌های ناروایی که به پیامبران بزرگ الهی داده‌اند به سند فطرت و عقل و وحی دفع کنیم و فضائل و مقامات عالی‌های که فطرتاً و عقلاً و کتاباً و سنتاً، و حیاً به‌طور کلی، از برای رهبران رسولی و رسالتی هست اثبات کنیم.

گروهی هستند به جانب مخالف می‌روند. کسانی که می‌خواهند از نظر عقیدتی و یا از نظر عملی، همان‌گونه که قبل از رسالت‌ها گمراه بوده‌اند به گمراهی خودشان ادامه دهند، اینها خوشبخت هستند که پیامبران بزرگ الهی هم از نظر عقیده منحرف باشند، و لذا در تورات تحریف‌ها شده است، و از نظر اعمال نیز منحرف باشند و لذا در تورات و انجیل هر دو و در تورات بیشتر و در انجیل در جهت دیگر، نسبت انحرافات عقیدتی و عملی به انبیای الهی داده شده است.

وای به روزی که بگنند نمک. نمک طعام کل طعام‌های مکلفان، از نظر شرعی و از نظر معرفتی و عملی، عبارتند از رهبران رسالتی که پیامبران الهی هستند. اگر یک نفر آخوند محل، مجتهد، روضه‌خوان و مداح او، انسان به فکرش بیاید که این آدم گمراه است، اگر کسی حرف‌های او را بشنود گمراه‌تر می‌شود. و این یک راه شیطانی

۱. مزمل، آیه ۷.

استعمار است در بُعد استعمار و راه حماقتی کسانی هستند که نفهمیده مطالب غلط را قبول می‌کنند.

روایات توراتی و انجیلی و آیات توراتی و انجیلی و روایات شیعی و سنی، یا هم شیعی و هم سنی، که نسبت‌های ناروا به پیغمبران بزرگوار الهی دادند، وظایف مکلفان به این رسالت‌ها چند بُعدی است. هر که بامش بیش برفش بیشتر. هر که مقامش عالی‌تر و والاتر است، باید مقامات معرفتی و عملی او والاتر و بالاتر باشد و نسبت بد به آنها بدتر است و نسبت خوب و خوبی‌ها به آنها دادن بهتر است. این یک قاعده کلی است، چه از نظر فطری و عقلی و چه از نظر کتاب و سنت.

اگر به یک نفر از ما مؤمنین تهمت زدند، واجب است دفع کنیم آن تهمت را با گفتن‌ها و با نوشتن‌ها و با عمل کردن‌ها و در آخر ترک کردن‌ها «و الساکت عن الحق شیطاناً آخرس»^۱ کسی که نمی‌تواند جواب باطل را بدهد، از مجلس باطل باید دوری گزیند و اگر می‌تواند جواب باطل را بدهد و باطل را بشنود و هیچ نگوید، این یک شیطانی است لال، ما می‌خواهیم شیطان نباشیم و شیطان لال نیز نباشیم. شیطنت‌هایی که به نام - معاذالله - قال الصادق‌ها و قال الباقرها و حتی احیاناً در احادیث قدسیه‌ای قال الله‌ها، قال‌هایی که بر مبنای وحی به ما نشان می‌دهند و می‌خواهند به خورد ما بدهند، اصل ریشه دعوت‌های شایسته رسالتی را متزلزل می‌کند و از بین می‌برد.

آیا درست است که ما تفسیر بخوانیم، روایت بخوانیم، کتاب بخوانیم و با این خواندن‌ها و فکر کردن‌ها و دقت کردن‌ها، مباحثه کردن‌ها و تدریس کردن‌ها، ساحت مقدس انبیاء لکه‌دار گردد و ما ساکت شویم؟ ساکت شویم چون روایت است. چون روایت است با اینکه روایت معلوم است شیطانی است و هدف اعلا... یکی از هدف‌های عالیه شیطان، هدف‌های بالای شیطان این است که مشعل‌داران هدایت را در ظلمات قرار بدهد. کسانی که نور مطلق ربانیه هستند از طرف حق سبحانه و تعالی، آنها را به ظلمت مبتلا کند تا دیگران در ظلمت‌های خودشان بمانند و نتوانند چهره نور و روشنایی را ببینند.

این است که در کتاب «عقائدنا» چنانکه عرض کردم، بحث در این نیست که ما اثبات کنیم توحید را چون فقط ما موحد هستیم. اثبات رسالت‌ها و نبوت‌های

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۶، ص ۳۸۴.

شایسته را، اثبات معاد را، بلکه به طور مقارن بحث می‌کنیم. چه گفته‌اند؟ و چه باید بگوییم؟ و چه می‌گوییم؟ و چه خواهند گفت؟ در میان این چه‌ها، آنچه که فطرت‌های ما و عقل‌های ما و قرآن شریف و سنت قطعی، تصدیق می‌کند ما تصدیق کنیم، ولو همگان خلاف آن گفتند. ولو کسی مطابق این سخن نگفته است. آیا بعد از قال الله صریحاً یا ظاهراً مستقراً، انتظاری از برای ما هست که فلان و فلان هم بگویند و یا نگویند.

و لذا در اینجا عنوانی که ما داریم در قضیه انبیاء (ع) در کتاب عقائدنا، یادداشت کردیم: «حزب واحد صامد من أهل الكتاب للذود عن الأنبياء»^۱ یهود و نصارا و مسلمین و اگر کتابیین دیگری هم هستند که عقیده به کتاب وحی و رسالت وحی دارند، باید با هم همفکر و همگام و هم‌هدف و هم‌عمل گردند، از برای اینکه نقش «لا اله الا الله» را نخست در آن بزرگان و بعد در خودشان پیاده کنند. نسبت‌های ناروایی که به آن بزرگان داده شده است، با دلیل برطرف کنند. آنچه که قال و قیل شده است و نسبت‌های بد به انبیای الهی داده شده است، به سند وحی برطرف گردد. [با] وحی فطرت و وحی عقل و وحی کتاب و سنت، برطرف گردد. خرافاتی که نوشته‌اند و یا گفته‌اند و یا در مغزها کوبیده شده است و ادغام شده است و پراکنده گردیده است، به طور کلی جمع شود. این نیست که من فقط مسلمان باشم و شما فقط مسلمان باشید. جو را طوری کرده است شیطنت استعمار و حماقت گروهی از متدینان ساده‌اندیش و بدون تفکر و مقلد خر و کر و کور که خر شو و کور شو را، عنوان تقلید قرار داده‌اند و به‌عنوان تبعیت قرار داده‌اند. در نتیجه انبیای الهی را حتی از جرگه خداپرستان و مؤمنان و صالحان و شایستگان بیرون برده‌اند.

ما در اینجا هنگامی که می‌خواهیم مقارنه کنیم و مقایسه بین تورات و انجیل و قرآن، این سه کتاب موجود کنیم، با خود این مقایسه چند مطلب به دست ما می‌رسد.

مطلب اول: شیطنت‌هایی که از روی علم «دانستن» و یا از روی جهل در نصوص کتاب پیامبران علیه پیامبران و علیه مؤمنین شده است برطرف کنیم.

مطلب دوم: اثبات شود از خود تورات و تورات‌ها، انجیل و انجیل‌ها، بر اینکه قرآن شریف قطعاً کلام وحی است و هیچ کم و زیاد در این کلام وحی نیست، از

۱. عقائدنا، ص ۳۱۶.

خود این کتاب ما ثابت کنیم. آیا گواهی بر اینکه الآن خورشید روشن است، این و آن بیایند و گواهی دهند، بهتر است یا خود روشنایی خورشید برای کسانی که چشم دارند؟ اگر ما چشم عقل و معرفت و تشخیص داریم، خودهایمان با دید صحیح و فکری درست، باید زشت و زیبا را از هم تمیز بدهیم. اینکه دیگران بیایند و شهادت دهند، شهادت در موقع غیبت است نه حضور. اما وقتی عقل ما حاضر است و فکر ما حاضر است و سند وحی فطرت و عقل و کتاب الله حاضر است، اگر تمام جهان شهادت دهند که آدم (ع) مشرک بوده است بر حسب آن آیه‌ای که جمیعة المرسلین الأمريکن استدلال کرده‌اند، ما باور نمی‌کنیم. اگر تمام جهان شهادت دهند که پولس که شریعت تورات را تخریب کرد و شریعت عوضی و غلط به‌عنوان شریعت انجیل درست کرد، ایشان ایمان دارد، می‌گوییم: بدتر از مشرکین و ملحدین نیز هست. چون سند نزد ما گفته این و آن، البته نیست. بلکه آنچه را ما می‌توانیم بر مبنای فطرت و عقل صحیح و دریافت روشن از وحی بفهمیم، آن را مناط قرار می‌دهیم.

ما اینطور یادداشت کردیم: «فواغوثاه واویلاه... آه آه من العهدين كيف ينسبان شتی جوارف الهوی إلى النبیین و قادة المتقین تالله ما هذه الزیادات الزور والخرافات الإلیسیة إلا ممن یرید علی معاصیه و مآسیه» عصیان‌های خود را می‌خواهد پرده‌پوشی کند، می‌گوید: موسی چنین کرد، هارون چنین کرد، سلیمان چنان کرد، لوط چنان کرد. مآسی: تأسف‌ها، تأسف می‌خورد انسان بر اینکه چرا فلان واجب را ترک و فلان حرام را انجام داد. نخیر، تأسف نخورد. چون نسبت داده‌اند به انبیا و رهبران بزرگ الهی که چنین است و چنان و بدتر از چنین و چنان معاذالله کرده‌اند.

«أن يجعل أنبياء الله جنة لبغیه و غیة» مثل اینکه می‌خواهند انسانی را نابود کنند یا دارد نابود می‌شود، این شخص عادی برای خود پیغمبر را سپر قرار دهد، پیغمبر جلو باشد و پیغمبر از بین برود. این‌ها از برای گناهان خود می‌خواهند سپر قرار دهند. چه کسی را سپر قرار می‌دهند؟ شهوات کافی نیست، من دلم می‌خواهد کافی نیست، چون با ایمان نمی‌سازد. اما کسانی که رهبران و مبادئ دعوت الی الله هستند، آن‌ها را در کتاب وحی ملطخ کردند و نسبت‌های بد دادند. می‌گویند اگر نوح

چنین کرد پس ما چه هستیم؟ اگر ابراهیم و سلیمان و اشعیاء و این‌ها چه کردند، پس ما چه هستیم؟

این یک خطری است که نه تنها در تورات و انجیل و روایات اسرائیل و مسیحی متوجه شده است و در قرآن متوجه نشده است، اما در روایات ما هست. خرافات اسرائیلیت و مسیحیت، بلکه وثنیت، بلکه الحادیت، در روایات ما بسیار است. نه تنها روایات سنی، بلکه روایات شیعی نیز. اگر سنی در بعضی از روایات عمر را می‌برد بالاتر از پیغمبر، اینطور است در علی و الحاکمون مراجعه کنید. که سنی‌ها احياناً عمر را از پیغمبر بالاتر می‌برند، مراجعه کنید که در روایات سنی‌ها دارد که عده‌ای داشتند می‌رقصیدند و ضرب و دف و این‌ها می‌کردند نزد پیغمبر، یک مرتبه صدا آمد، پیغمبر فرمود: ساکت، ساکت، کسی آمد که از خدا و رسول می‌ترسد، کسی آمد که با تقواست، یعنی عمر. برای خاطر عمر، رقص و موسیقی و چنین و چنان را معاذالله پیغمبر فرمود ترک کنید. یعنی عمر را می‌خواهد بالا ببرد.

یا شیعه کفش علی را می‌گذارد روی سر پیغمبر در معراج، کما اینکه در منبرها می‌گفتند بعضی صوفی درویش‌ها و بعضی دیگران و نوشته‌اند که در شب معراج نه تنها پیغمبر معراج کرد، بلکه علی قبل از او معراج کرد. پیغمبر رفت بالا، رفت بالا، رفت بالا، رفت بالا تازه رسید به علی، علی با دست راست از خدا می‌گرفت و با دستی به پیغمبر مثلاً می‌داد. علی را از پیغمبر بالا بردن، عمر را از پیغمبر بالا بردن. این شیطنتها و حماقت‌ها حتی در لابه‌لای تفسیر آیات معاذالله، تا چه رسد روایات شیعه و سنی زیاد است.

- این مورد در روایات ما هست یا صوفی‌ها این را می‌گویند؟

- صوفی‌ها می‌گویند و بعضی از ما نیز از روی نادانی قبول می‌کنیم. اینجا من بعد از این مطلب یادداشت کردم: «حزب واحد صامد من أهل الكتاب للذود عن الأنبياء» ساحت مقدس انبیا ظاهر است، ما از این لکه‌هایی که زدند برطرف کنیم. «إلینا نتحزب بقوة الإيمان، فنكون من حزب الله و أنبيائه» حزب خدا و پیامبران، لفظ نه، لفظ زیاد است. «ندافع عن ساحة الوحي و رجاله ما لا يناسب كرامتهم» سلب، ایجاب. سلب آنچه مناسب نیست، ایجاب آنچه مناسب است. نه در سلب کوتاهی کنیم، نه در ایجاب. کوتاهی در سلب: نسبت‌هایی که به آنها دادند می‌گویند روایت است، قبول کنید. کوتاهی در ایجاب: مقام پیغمبر را مثلاً نزدیک خدا ببریم. بعضی وقت‌ها از خدا بالاتر ببریم. مثل آن علی‌اللهی که بعضی علی‌اللهی‌ها اینطورند،

می‌گویند که ما مسجد نمی‌رویم؛ چون خدایمان علی در مسجد کشته شد، روزه نمی‌گیریم؛ چون در رمضان کشته شد، نماز نمی‌خوانیم؛ چون در حال نماز کشته شد. به این‌ها می‌گویند پس بنابراین این علی چه خدایی است که کشته شد؟ می‌گویند: بله، او تواضع کرد و خضوع کرد و خدایی خود را منتقل کرد به این خدایی که شما می‌گویید و خودش رفت کنار و لذا کشته شد. از این چرندیات. نه تنها صوفی‌ها، بلکه دیگران هم، آنقدر خرافات در میان ما زیاد است که اگر جمع کنیم، از خرافات صوفی‌ها خیلی کمتر نیست.

«إلینا و ربنا لعمر إلهنا الحق المتعال إلى حفلة مباركة تتفق بمختلف رجالاتها رغم إختلاف كتاباتها الإلهامية تتفق بمختلف رجالاتها رغم إختلاف كتاباتها الإلهامية تتفق وفق الحق الصراح إن في التوراة أو الإنجيل، أو القرآن فإنما نحن نتحرى الحق في هذا البين، حفاء عما يضاده و إن كان في غير كتاب ديننا» لزومی ندارد حتماً در کافی باشد مثلاً، مثال می‌زنم. اگر در صحیح بخاری شما روایتی موافق قرآن دیدید، قبول کنید، اگر در کافی دیدید مخالف قرآن است، قبول نکنید.

- این خرافاتی که صوفی‌ها دارند، خود کتاب‌هایی که شیعه بر رد این‌ها نوشته، حقیقتش را ادا می‌کند.

- آنها هم که بر رد آن نوشته شده، طور دیگر کرده‌اند. صوفی را رد کرده، از طرف دیگر طور دیگر کرده است. علی‌ایّ حال یک جنگل مولایی ما در نوشته‌هایمان تشکیل دادیم و محور مطلب این است که ما از کتاب‌الله دوریم. من، تو، او، ما، شما، ایشان، سلب کنیم، ایجاب کنیم، بالا برویم، پایین بیاییم، رد کنیم، اثبات کنیم، چون محور ما کتاب‌الله، چنانکه خداوند اراده فرموده است نیست. و لذلک این که در این جمله مبارکه امیرالمؤمنین (ع): «و لیسَ عندَ أهلِ ذلکَ الزَّمانِ سلعةٌ أبورَ منَ الکتابِ إذا تلیَ حقَّ تلاوته»^۱ چرا شما را از کتاب‌الله فرار می‌دهند؟ از کتاب‌الله آنطور که مطابق میل‌ها و هوس‌ها و گفته‌ها و شهرت‌هاست، فرار نمی‌دهند. در دنباله این مطلب دارد که کتاب‌الله بسیار بسیار لطیف است، اگر مطابق میل-هایشان تأویل شود، اما «و لیسَ عندَ أهلِ ذلکَ الزَّمانِ سلعةٌ أبورَ منَ الکتابِ» بانر یا بانی؟ «إذا تلیَ حقَّ تلاوته» حالا ما می‌خواهیم «حقَّ تلاوته» را، حتی از نظر ظاهر ما بحث می‌کنیم. آنچه که قرآن می‌فرماید نص قرآن و ظاهر مستقر قرآن.

۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص ۲۰۴.

«طالب إنجيلي»^۱ اینجا در این حوار یک طالب انجیلی سوال می‌کند «هذه هي التوراة» این فرمایشی که شما گفتید در تورات است، در انجیل نیست «تصطدم وعصمة الأنبياء، فما بال الإنجيل لكي يشارك معها في هذه الفرية الهدامة؟ جواب: «المناظر: عفواً يا أصحابي الحضور» حضور جمع حاضر است، حاضرین و حضور یکی است. «إنه ليعزُّ عليَّ أن أذكركم بذكرى» ما از تورات زیاد نقل می‌کنیم، اینجا، آنجا، آنجا خدا را گفتند خطا کرده است، آنجا آدم چنین کرده است. فعلاً، موقتاً قبل از تفسیر، ما از انجیلی که شما قبول دارید یک مطلب از مسیح نقل می‌کنیم که به نص انجیل، مسیح تمام انبیاء قبل را دزد حساب کرده است. دیروز خواندم، ولكن عبارت را نخواندم.

«عفواً يا أصحابي الحضور إنه ليعزُّ عليَّ أن أذكركم بذكرى مزعجة من مسيح الإنجيل» مسیح رب که نیست مسیحی که انجیل درست کرده است. «أنه يَعتبر من قبله من النبيين سراقاً و لصوصاً و لا يستثنى كما يقول» يوحنا فصل ۱۰، آیه ۷ و ۸، عبارت این است: «أنا باب الخراف» من درب گوسفندانم. اگر دربی باشد گوسفندان داخل آن جایگاهشان باشند، آن کسی که بواب است و دربان است، مراقب است که فرار نکنند، دزد نیاید، گرگ نیاید، محفوظ می‌کند. می‌گوید من فقط در میان کل کسانی که آمدند من باب الخراف هستم. چطور؟ «جميع الذين اتوا قبلي هم سراق و لصوص» تمام کسانی که قبل از من، من چه کسی است؟ حالا نمی‌خواهیم فقط به این جمله استدلال کنیم. اگر یک عالمی گفت جمیع کسانی که قبل از من آمدند خطا کردند، یعنی علما، نه دیوانه‌ها، نه بی‌سوادها. اگر یک داروسازی گفت تمام کسانی که پیش از من آمدند اشتباه کردند، یعنی داروسازها، نه حمال‌ها، نه عمله‌ها، نه کناس‌ها.

اینجا هم «أنا باب الخراف. جميع الذين اتوا قبلي هم سراق و لصوص» این مرحله اولی. تمام کسانی که به عنوان دعوت الی الله آمدند قبل از من، کل انبیاء از آدم تا قبل المسیح «هم سراق و لصوص، أنا باب الخراف» چرا؟ می‌گوید: برای اینکه آنها آمدند و رفتند و فلان و بنده‌های خدا در گناه ماندند. چون آدم اول چنانکه عرض کردیم ذاتی العصیان بود و بعد فرزندان او ذاتی العصیان‌اند. و برای برطرف شدن عصیان این بندگان خدا، کسی از اینها فداکاری نکرد. این گوسفندان را همین‌طور

۱. عقائدنا، ص ۳۱۶.

گذاشت، خراب و مریض و بدبخت و دست و پا شکسته، چون ذاتی العصیان‌اند. ولی «أنا باب الخراف» من آمدم خود را تسلیم دار کردم، با تسلیم دار شدن تمام لعنت‌هایی که متوجه به این‌هاست، به من متوجه شد و همه را من نجات دادم. حتی انبیاء را من نجات دادم. عبارت را ملاحظه بفرمایید. این عبارت است.

- [سؤال]

- بله دیگر، باب الخراف گوسفندان است. درب گوسفندان.

- درب طویله دیگر؟

- حالا طویله نمی‌خواهیم بگوییم، مزرعه. «فما لمسیح الإنجیل یصطدم کرامة النبیین من قبله هكذا بدل أن یحترمهم كما احتراموه من قبل فی بشاراتهم» در تورات اشارات و ظواهر مستقره‌ای، بلکه احیاناً تصریحاتی نسبت به مسیح (ع) دارد، حتی لفظ مسیح هم در تورات ما داریم، چنانکه در بشارات عهدین، آقایان مراجعه بفرمایید.

اصلاً قاعده این است که کسانی که همکارند در یک راه حق یا باطل، اگر کسانی در راه باطل همکارند همدیگر را تأیید می‌کنند که باطل قوی‌تر شود. کسانی که در راه حق‌اند، همدیگر را باید تأیید کنند، این ضعیف‌تر، آن قوی‌تر، ولی در راه است، نه از اینکه از آن طرف برود. کسانی که در راه حق‌اند از برای دعوت حق، قبلی بعدی را، بعدی قبلی را، همدیگر را تأیید می‌کنند، هر کسی در زمینه خودش و در وضع خودش. چطور شد که مسیح انجیل همه را عقب زد؟ آخر عقب زدن دو حالت دارد: یک مرتبه کسی می‌گوید که تمام کسانی که به عنوان مسلمان و حوزه و عالم و معمم و سید و شیخ‌اند، غلط کردند. خودش غلط کرده. یا نه می‌گوید تمام کسانی که بر خلاف محوریت قرآن فتوا دادند، اشتباه کردند، مطلب دیگری شد که مخلوط نمی‌کنیم.

مسیح انجیل بر حسب این تصریح، تمام انبیای بزرگوار الهی و حتی اولوالعزم من الرسل را می‌گوید تمام سراق و لصوص هستند «أنا باب الخراف. فما لمسیح الإنجیل یصطدم کرامة النبیین من قبله هكذا بدل أن یحترمهم كما احتراموه من قبل فی بشاراتهم، و ما له یمسّ و ینال من کرامتهم رغم أن ینود عنهم؟ فی حین أن من أهم الوظائف الرسالیة لرجال الوحي أن یصدّقوا و یحترموا زملائهم فی تبلیغ رسالات ربهم، من قبل و من بعد؟! الطالب الإنجیلی: عجباً فما هی مقالة مسیح القرآن هناك؟» شما از انجیل نقل کردید که مسیح گفته است تمام کسانی که قبل از من آمدند، دزد

بودند. قرآن چه می‌گوید؟ قرآن معلوم است. «المناظر: إنها مقالة صدق وتصديق لمن بين يديه ومن خلفه» وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ^۱ (٦: ٦١) ثم هذا نبينا «محمد (ص)» بلغ في تصديق مَنْ قبله من أنبياء الله إلى حيث صار «المصدق» من ألقابه الشريفة» مصدق: تصديق‌کننده القاب رسولان «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» آل عمران ٨.

«الأسقف» استدلال بالاتر و اشکال قوی‌تر به حساب اسقف. اسقف مرحله پایین‌تر از پاپ هست؛ چون پاپ از اساقفه تعیین می‌شود، پاپ است، اسقف است، قسّیس است، مطران است، خوری است، این مراحل، مثل ما ثقة الاسلام است، حجة الاسلام است، آیت الله است، آیت الله العظمی است، بلکه از عظمی هم بالاتر می‌رود. «الأسقف: مهلاً یا أستاذ! إنما يعني المسيح مَنْ قبله من المدعين رسالات الله زوراً و غروراً» دارد توجیح می‌کند، یک غلط را با صد توجیه، صد و یک غلط می‌کند. مقصود از این جمله که «أنا باب الخراف. جميع الذين اتوا قبلي هم سراق و لصوص» یعنی دزدهای قبلی دزدند. سراق و لصوص قبلی، سراق و لصوص قبل هستند. «مهلاً یا أستاذ! إنما يعني المسيح مَنْ قبله من المدعين رسالات الله زوراً و غروراً و كما يخبر أنه سوف يأتي المسيحيون الكذبة فلا تغتروا بهم» در انجیل چند جا دارد که مسیحان دروغگو بوده‌اند و خواهند بود، به دنبال آنها نروید، به این استدلال می‌کند. کما اینکه قرآن «يفسر بعضه بعضاً» اینها می‌خواهند بگویند که «الانجيل يفسر بعضه بعضاً».

مسیح در چند جای انجیل بر حسب نقل اناجیل چهارگانه و غیره دارد که مسیح‌های دروغ، یعنی کسانی که خود را به عنوان مسیح، به عنوان پیغمبر خدا جلوه می‌دهند خواهند آمد. این دعاوی آنهاست.

- معلوم نشد اسقف اینجا چه می‌خواهد بگوید؟

- اسقف اعتراض دوم را می‌کند، ما جواب می‌دهیم. «المناظر: إذ ذاك فلم لم يخص تنديده بالكذبة المدعين بل عممه قائلاً» دو حرف در اینجا ما داریم، البته سه

۱. صف، آیه ۶.

حرف که اولاً ما عرض کردیم. وقتی که پیغمبر می‌گوید که همه قبلی‌های من سراق و لص‌صند، این یعنی پیغمبران. این اولاً. ثانیاً: اگر مقصود از مَنْ قَبْل، دزدان هستند می‌گفت «کل السراق قَبلی» چرا گفت «کل الذین قبلی»؟

سوم: آیا این صحیح است که بگوید تمام دزدهایی که قبل از من بودند، دزدند؟ اینکه اهانت است. مگر خودش دزد است؟ اولاً. ثانیاً دزدها دزدند، دو دوتا، دو دوتا، معلوم است. سفید سفید است، از کرامات شیخ ما چه عجب، پنجه را باز کرد گفت وجب. این یعنی چه؟ یعنی توضیح واضح به این بی‌مزگی و عجیب که تمام دزدهایی که قبل از من آمدند، دزدند. معلوم است که دزدند. اینکه گفتن ندارد. بعد چرا؟ جواب چهارم: «أنا باب الخراف» چرا؟ چون من فداکاری کردم، خودم را تسلیم دار کردم، همه لعنت‌ها را قبول کردم، که هیچ کس به لعنت نماند. پس مطلب عوض شد. اول، دوم، سوم، چهارم، یکی از این‌ها کافی است، نمی‌خواهیم اصرار کنیم، ولیکن خود این جمله که در انجیل است تثبیت می‌کند که مقصود کل انبیاء هستند؛ چون محور مطلب این است که کاری که من کردم دیگران نکردند، دیگران آمدند و رفتند گناه‌ها ماند، این بشر ذاتی العصیان ماند تا من آمدم خودم را تسلیم دار کردم و به این وسیله تمام گناهان از بین رفت.

- [سؤال]

- این حرف‌ها را بعد درست کردند تا بگویند که خودش هم خبر داد که من بعداً تسلیم دار خواهم شد. این را بعد تلفیق کردند.

- اینجا روشن نیست که تسلیم دار شدن چه ارتباطی به باب الخراف دارد؟
- یعنی می‌خواهد بگوید که چوپان کسی است که خود را فدای گوسفندان کند. حالا فرمودید عرض می‌کنم، چون قبلاً هم عرض شد. چوپان خوب چه کسی است؟ چوپان خوب کسی است که گرگ‌ها بیایند گوسفندان را بخورند و فرار کند؟ نه. ایشان این‌طور می‌گوید که چوپان خوب کسی است که اگر گرگ‌ها آمدند گوسفندان را بخورند، نگذارد گوسفندان را بخورند، خودش را بخورند، گوسفندان را نخورند. این غلط است. چوپان باید حفظ کند که گوسفندان را نخورند، اما خودش از گوسفندان پایین‌تر است یا مثل آنهاست؟

حالا این دارد استدلال می‌کند، من چوپان خوبم. چون من دیدم بندگان خدا گناهکارند، گناهان برطرف نمی‌شود، باید یک کاری کرد که تمام این گناهان سراغ شخص من بیاید، تا این‌ها دیگر گناه نداشته باشند، جهنمش را هم من بروم و لذا

عقیده این است که روز پنج‌شنبه مسیح به دار آویخته شد، سه روز به دار بود، روز یک‌شنبه از دار پایین آمد، مستقیم رفت داخل جهنم، با جسد بشری عذاب را چشید که هم لعنت‌ها و هم عذاب‌های دنیال لعنت را، یک‌جا بدل تمام مسیحیان بچشد. این‌ها را علم کردند و علم کردند برای چه؟ این شیطنت است. برای عده‌ای که پیروی می‌کنند، حماقت است، شیطنت است. می‌خواهند کلاً آزاد باشند، حتی پولس تهدید می‌کند، او می‌گوید هر کس به شریعت ناموس معتقد باشد، اصلاً در ملکوت خدا نقشی ندارد یعنی چه؟ یعنی هر کس مقید باشد ختنه عورت را، زنا از عورت، خوردن... می‌گوید نه، در قلب نباید مال حرام بخوریم، در دهان مانعی ندارد، در قلب باید ختنه کنیم، عورت ختنه ندارد! قلب عورت دارد، در قلب زنا نکنیم. قلب که زنا نمی‌کند، زنا برای عورت است. در قلب نباید چنین کنیم. همه را به قلب زده است. مثل صوفیان صفا که از عالم دگریم، عالم همه صور است ما واهب الصوریم.

در اینجا المناظر می‌گوید: «إذ ذاك فلم لم يخلص تنديده بالكذبة المدعين بل عممه قائلاً: كل الذين أتوا من قبلي؟ ثم لو كان كما تأمرون لأصبح تفسير كلامه هكذا: كل السراق و اللصوص الذين أتوا قبلي هم سراق و لصوص! و أخيراً قوله: أنا باب الخراف كعلة مبررة لهذه الفرية الشاملة على أنبياء الله أنني أفدي بنفسي و أضحّي دون خراف الأمة» برای این گوسفندان امت خودم را فدا می‌کنم، خودم را انتحار می‌کنم. «ولكن الذين سبقوا لم يضحّ واحد منهم هكذا: أن يصبح حاملاً لخطايا أمته، يحطُّ عنهم أوزارهم» کما اینکه بعضی از ما هم این‌طور می‌گوییم که امام حسین همه گناهان ما را بار کردند - البته به معنای خفیف‌تری - ما هر کاری بکنیم مطلبی نیست. یا اینکه «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَّا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»^۱ به آن معنای غلط، معنای صحیحش درست است. «أياً كانت معاصيهم و مآسيهم، حيث نُسخت شريعة الناموس بما ضحيتُ»^۲

پولس این‌طور می‌گوید که مسیح که فداکاری کرد و لعنت‌ها را گرفت، دیگر اصلاً گناهی در کار نیست، واجبی نیست، حرامی نیست، همه از بین رفت. آب حوض را کشیدند، دیگر کسی در این حوض غرق نمی‌شود. «بما ضحيتُ فلم يبق ظرف للعصيان أياً كان» مطلب اینجا ختم است. «الطلاب الإنجيليون: مه يا أسقف فقد

۱. كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. عقائدنا، ص ۳۱۸.

اتسع الخرق على الراقع» دیگر نمی‌توانید این را بدوزید، همه‌اش وصله است. «فأحرى بنا أن نواصل في البحث عن النبوة و الأنبياء، مقارنة بين الكتب الثلاثة، ملتصين من الأستاذ الروحي المسلم أن يستعرض المواد المناسبة من مصادر الإلهامية و له الشكر المناظر: أجل، وإليكم قولاً فضلاً في بيئة النبيين في نظر القرآن و العهدين».

راجع به آدم (ع) بحث کردیم. راجع به «قول فصل في آية الشرك» این را آقای طباطبایی (رض) برای اولین بار در کل تفاسیر اسلام، شیعتاً و سنتاً بحث‌های بسیار بسیار نورانی فرمودند. ما هم یک تبلوراتی و اضافاتی و مطالبی، ایشان در یک بُعد صحبت فرمودند، ما توانستیم در چند بعد صحبت کنیم، نه اینکه آیه را از دلالت بیندازیم، نه، اصلاً دلالت ندارد. این آقایان به آیه ۱۸۹ تا ۱۹۱ سوره اعراف استدلال می‌کنند جمعیت مرسلین. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» البته چون عقائدنا همین است. تفصیل بیشتر است، ولكن اصل مطلب را ما در تفسیر داریم مراجعه کنید. سوره اعراف آیه ۱۸۹ تا ۱۹۱.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» می‌گویند «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آدم است دیگر، نفس واحد، «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» نفس واحد آدم است «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حوا. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» چه کسی؟ همان آدم و حوا «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ^۲» یعنی آدم و حوا شریک برای خدا قرار دادند، روی حساب اینها. «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» در اینجا استدلال می‌کنند به آیه که «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آدم است، «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حوا است، «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» که معلوم است، بعد «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ» تا «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ». اینجا روایت اسلامی است. با کمال تأسف این جمعیه المرسلین الأمرکین استدلال کردند. چون یک نقطه ضعف دیدند دیگر، مگس وقتی می‌خواهد بنشیند، جایی که کثیف است می‌نشیند، جای تمیز نمی‌نشیند. اینها مگس‌هایی هستند که با شیطنتهای خودشان و حماقت ما، این روایت را جعل و استدلال که در روایت دارد، در نور الثقلین دارد، در درالمنثور دارد، در چه دارد، در چه دارد، چون گویا بنا بوده مدام نقل بشود و نقد هم نشود که بله، حوا وقتی که

۱. اعراف، آیه ۱۸۹.

۲. همان، آیه ۱۹۰.

حامله می‌شد، بچه‌اش می‌افتاد و از بین می‌رفت. بالاخره اینها قرارداد کردند با شیطان، آدم و حوا قرارداد کردند که اگر این دفعه بچه ما سالم به دنیا بیاید، اسم او را عبدالحارث می‌گذاریم، یعنی بنده شیطان. و این بچه سالم به دنیا آمد، شیطان زورش از خدا بیشتر بود، بچه سالم به دنیا آمد و اسمش را گذاشتند عبدالحارث. به این روایت تمسک کردند و می‌گویند این روایت تفسیر می‌کند آیه را «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» عبارت است از آدم و حوا، بنابراین این‌ها مشرک بودند، ولكن در تورات و انجیل نسبت شرک به آدم و حوا داده نشد.

ما دو جواب می‌دهیم. جواب اول: می‌گوییم راجع به آدم که قبلاً بحث کردیم که آن خرافاتی که نسبت به آدم داده شده و نسبت به خدا داده شده است، آن مزخرفاتی که من از نص تورات نقل کردم و جواب دادم، این یک مطلب، ولكن آیا در تورات دارد که آدم توبه کرد؟ نه. خدا به او برگشت؟ نه. بلکه شما تثبیت می‌کنید توراتاً و مخصوصاً انجیلاً که آدم ذاتی العصیان بود و فرزندان ذاتی العصیان. بنابراین یا توبه نکرد یا اگر کرد نمی‌شد قبول بشود، مگر با انتحار و مسیح را تحویل صلیب دادن. اما قرآن می‌گوید که توبه کرد، توبه قبول شد «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»^۱ این‌ها را.

اما راجع به آیات شرک، شما می‌گویید در تورات نسبت شرک به آدم داده نشده است، ولی در این آیه هست. ما یک مقدمات مختصری را چند لحظه عرض می‌کنیم، آقایان مطالعه بفرمایید و صحبت می‌کنیم.

اولاً: اگر در آیه‌ای فقط یک وجه بود، یا چند وجه در آن بود، که این بر خلاف بود، کاری نمی‌توانیم بکنیم. حقایق که نسخ‌بردار نیست، احکام بله. یک حقیقتی که زید رفت، آیه بگوید زید نرفت، کاری‌اش نمی‌شود کرد. گاهی این‌طور است، گاهی نخیر. احتمالاتی در آیه و یا آیاتی هست، این احتمالات یا با هم است، برابر با یکدیگر است یا نه، بعضی از احتمالات رجحان دارد، بعضی مرجوح است. در هر صورت نص نیست، ظهور هم نیست. اگر احتمالاتی در آیه‌ای از آیات است و بعضی از احتمالات موافق ضرورت مستفاد از قرآن بود و بعضی از احتمالات مخالف با ضرورت مستفاد از قرآن بود، چه کنیم؟ «القرآن یفسر بعضه بعضاً و ینطق بعضه علی بعض و یشهد بعضه علی بعض» ما در متشابهات چه کار می‌کنیم؟ متشابهات را

۱. بقره، آیه ۳۸.

ارجاع می‌کنیم به محکّمات. اگر متوسط باشیم. ضعیف باشیم، نمی‌توانیم. اگر قوی باشیم، از خود متشابهات معنا را می‌فهمیم. کما اینکه ما این کار را می‌کنیم. اما در این آیه، این «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» را شما حتماً می‌گویید آدم «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حتماً می‌گویید حوا. بعد هم تا آخر «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * أَيْشُرُّونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ» همه را می‌گویید آدم. اینجا این احتمال شما چهار شرط دارد و هر چهار شرط باطل است. یک، دو، سه، چهار و یا بیشتر اگر فکر کنید.

از نظر ادبی. مگر اینکه مؤنث را مذکر کنیم، مذکر را مؤنث کنیم، مذکر و مؤنث فرق نکنند. اینجا چهار شرط دارد. ابتدائاً از نظر ادبی، لفظی، بعداً از نظر معنوی. اگر یک و دو و سه و چهاری در کار نباشد، احتمالاتی در کار باشد که از جمله این است که آدم و حوا مشرک شده‌اند و فرزندشان را عبدالحارث نام گذاشتند به حساب موافقتی که با شیطان کردند، اگر چنین احتمالی بود و احتمال مقابل هم بود، آیات «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۱ و آیات دیگر، تبیین می‌کند که آن احتمال درست نیست، این احتمال درست است، و لکن مهم مطلب این است که آیاتی که احیاناً متشابهات است و احتمالاتی دارد که داری سه بُعد است. بُعد اول: نمی‌توانیم آیه را به طبق احتمال صحیح معنا کنیم، آن کنار رفت، کسی حق ندارد معنا کند. بُعد دوم: ارجاع کنیم به آیاتی که نص است یا ظاهر مستقر است، در مطلب می‌گوید این است. بُعد سوم هم آیات دارد؛ یعنی از خود آیه‌ای که احتمالات متضاده در آیه هست، بعضی درست و بعضی درست نیست. ما درستی احتمال درست را از خود آیه دریاوریم، از نص آیه احیاناً، از ظاهر مستقر آیه احیاناً، مستقل است آیات.

بله، اینکه لازم است ما متشابهاتی را به محکّمات ارجاع کنیم، این مرحله وسطی است. مرحله اولی این است که کسانی که با قرآن آشنایی ندارند اصلاً حق ندارند نه روی قرآن فتوا بدهند نه روی روایات؛ چون روایات بر محور قرآن است. و اما کسانی که تا اندازه‌ای با قرآن آشنایی دارند، متشابهات قرآن را به محکّمات ارجاع می‌کنند، معلوم می‌شود و متشابهات، این نقصان دلالتی نیست، بلکه علوّ مدلولی است.

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

و اما اگر انسان درست با قرآن کار کند و زندگی کند با قرآن «عاش قلبه القرآن فعاش القرآن قلبه»^۱ زندگی فکری و زندگی معرفتی و زندگی دقت و علمی او، قرآن باشد، خیلی ساده و خیلی روشن، بدون تکلف، خود آیه‌ای که شما بگویید نص است در این مطلب غلط، خوب درمی‌آید از آیه از نظر ادبی که نص است برخلاف آن مطلبی که شما می‌گویید.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۵۱.